

باروری عقل از وحی - شهابالدین ذوفقاری
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال دوازدهم، شماره ۴۶ «ویژه قرآن»، بهار ۱۳۹۴، ص ۲۶-۴۰

باروری عقل از وحی

* شهابالدین ذوفقاری

چکیده: از جمله ویژگی‌های بارز آیات قرآن دعوت مخاطبان به تعقل، تدبیر و استنتاج است؛ اما در باب استقلال عقل در معارف مربوط به مبدأ و معاد، به آسانی نمی‌توان قرآن را موافق یا مخالف دانست؛ هرچند در هر سو گروه زیادی از اندیشمندان وجود داشته یا حتی نحله‌های علمی پدید آمده باشد. روایات شیعی نیز که در اصل ارزش و اعتبار عقل هم‌سو با قرآن است و بر رابطه تنگاتنگ عقل و وحی تأکید دارد، بی‌نیازی عقل از وحی در دستیابی به فروع آن معارف را برنمی‌تابد. این مقاله با پرهیز جدی از بحث‌های دامنه‌دار در بین نحله‌های فکری و با قصر نظر بر پاره‌ای از آیات و روایات کلیدی، به این نتیجه دست یافته است که در نگاه دین، عقل موهبی است الهی برای دریافت معارف ربانی از سرچشمه وحی، و بیان می‌دارد که وحی بهترین منبع تعذیله عقل و عقل، مخاطب اصلی وحی است.

کلیدواژه‌ها: عقل، وحی.

ارزش عقل به عنوان یکی از امتیازات آدمی بر کسی پوشیده نیست. هر یک از انسان‌ها که با این پرسش مواجه شود: «چه چیز مایه برتری انسان بر حیوان و چه چیز ارزشمندترین نعمت و موهبت است؟» بی‌درنگ خواهد گفت: «عقل».

اینکه آدمی از اشتباه خود شرمنده می‌شود و در کشف اشتباه دیگران به او حالت شادی دست می‌دهد، تکرار خطأ را تقبیح می‌کند و «دیوانه» خواندن را دشنام می‌شمرد، نشانهٔ توجه عمیق او به ارزش عقل است. آنچه به آدمی جرأت و جسارت تسخیر طبیعت را می‌دهد، او را از یأس در برابر شکست‌ها و ناکامی‌ها و زیان‌ها و زیرکی دیگران باز می‌دارد، موجب رشد مادی و معنوی و فردی و اجتماعی و تکامل تاریخی آدمی شده و این همه علم و صنعت و آن همه شکوه و عظمت برای انسان به بار آورده، سرمایه عقل اوست. تا این اندازه جای گفتوگو ندارد و مقبول همگان است. این گفتار گشوده شد تا بررسی شود «دین» که در جستجوی «ایمان» و «تعبد» است و طالب تقوی و اطاعت، چگونه عقل را ارزش گذاری می‌کند، و آیا گرایش به عقل را کناره‌گیری از شرع می‌داند یا همسوئی با شرع؟ جایگاه «عقل» در میان نعمت‌ها و الطاف خداوندی کجاست؟ و نسبت آن با وحی چیست؟

ارزش خردورزی در قرآن و روایات

امام موسی بن جعفر علیه السلام آیات قرآن را در مقام بشارت به اهل عقل و فهم بر می‌شمرد؛ (کلینی، ۱۳۷۴ق: ج، ۱، ص ۱۳) تا آنجا که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْفَوْلَ فَيَتَبَعُونَ أَحْسَنَهُ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأَوْلَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸-۳۹: زمر)

«پس بندگانم را بشارت ده، آن کسان را که گفتار را می‌شنوند و بهترین آن را بر می‌گزینند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان خردمندان هستند.»

به راستی چنین استقبال و پذیرشی که قرآن کریم از خردمندان و نقادان می‌نماید، بر آنها مبارک است.

آیه شریفه، آشکارا، ضدیت ظاهری تعلق و تعبد را پوچ و بی‌معنا می‌داند و خصلت حسنۀ عبادالله را پیروی از احسن اقوال، بعد از تأمل و تعمق در آنها، می‌شمرد. از نظر یک مسلمان، نهضت عقل‌گرائی و فلسفه نقادی، آن‌چنان که در مغرب زمین دلباختگان بسیار پیدا کرد و سلاحی گردید علیه تدين و تعبد، جدید و جذاب نیست، در جهان اسلام هیچ یک از اندیشمندان از دین روی برنتافتند، بلکه اولوا الالباب، همه به محض آشنائی با قرآن بدان شیفتگی نشان دادند و این ثمرة ارج نهادن عقل و عقلا در کلام خداوند (جل و علی) است.

از دیدگاه قرآن، تعبد بر دو گونه است: تعبد برخاسته از تقلید و تعبدی که زاییده تعلق است. نوع اول مردود و مطرود و مایه انحراف و موجب بقاء در کفر است، و دومی بالنده و رهگشا و آرامبخش و سعادت‌آور. پیامبران همه در تحقیر تعبد تقلیدی کوشیده و آن را از دام‌های شیطان دانسته‌اند:

«هنگامی که به آنان گفته شد از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید گفتند ما از روشی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم تبعیت می‌کنیم. آیا با وجود آنکه پدرانشان هیچ نمی‌اندیشیدند و هدایت نیافته بودند؟» (بقره:۲۰؛ ۱۷۰)

همچنین در سرگذشت جناب ابراهیم علیه السلام آورده است:

«زمانی که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: این پیکره‌هایی که برای عبادت به آنها رو می‌آورید چیست؟ گفتند پدرانمان را مشغول به عبادت آنها یافته‌ایم. گفت بدون شک شما و پدرانتان در گمراهی آشکار قرار گرفته‌اید.» (انبیاء:۲۱؛ ۵۲-۵۴)

قرآن کریم به این مقدار اکتفا نکرده و عمق خصوصت خود با خرد ستیزان را در این آیه مبارکه نشان داده است:

إِنَّ شَرَ الدَّوَابَ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُ الْبُكُمُ الَّذِينَ لَا يَعْقُلُونَ (انفال:٨) (٢٢)

«بدترین جنبندگان در پیشگاه خدا کر و لالهایی هستند که نمی‌اندیشند.»

اگر کسی به آفت ناشنوایی و ناتوانی گفتاری به طور مادرزادی مبتلا بوده و اهل تعقل و تفکر هم نباشد، بدتر نیست از کسی که شنوا و گویاست و با بهره‌مندی از این دو نعمت تعقل نمی‌کند. تعبیر «شر الدواب» نشان می‌دهد مقایسه در این آیه میان انسان و سایر جانداران انجام شده است. بر اساس این دو قرینه می‌توان چنین استنتاج نمود که کر و لال بودن افراد مورد نظر در آیه کریمه معلول عدم تعقل آنها است نه علت آن. زیرا از موجودی که مجهر به سلاح عقل است نوع دیگری از شنوایی انتظار می‌رود و آنکه عقل در او نیست قدرت افاده از طریق نطق ندارد. پس آنکه عقل دارد اما عاقل نیست، نه شنیدنش فزون بر نشنیدن است و نه زبان به اقرار می‌گشاید، از این رو بدترین جنبندگان است. اما آن تعبد عقلانی که در برخی آیات از آن سخن رفته، همان خضوع و خشوع و خشیتی است که در پی یافتن حقیقت و حل معما و کشف قناع از جمال مطلوب حاصل می‌گردد. خاضع می‌شود، یعنی انکار نمی‌کند، خاشع می‌گردد، یعنی فرمانبرداری می‌کند و خشیت مراعات حق او را فرا می‌گیرد. از این رو می‌فرماید:

وَ مِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابُ وَالْأَنْعَامُ مُخْتَلِفٌ الْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْسَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ. (فاطر:٣٥) (٢٨)

«از میان بندگان خدا تنها دانشمندان خشیت او دارند.»

در میان کلمات امیر مؤمنان علی عليه السلام جملات فراوانی در بیان ارزش و اهمیت عقل به چشم می‌خورد که نمونه‌هایی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

- الانسان بعقله: انسان از روی عقلش شناخته می‌شود. (خوانساری، ج ۱، ص ۶۱)

قيمة كل امرئ عقله: ارزش هر کس به میزان عقل اوست. (همان، ج ۴، ص ۵۰۴)

كمال الانسان العقل: كمال انسان به عقل اوست. (همان، ص ۶۳۱)

حضرت صادق عليه السلام از پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام روایت می‌کنند که فرمود:

«يا علي لا فقر اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل»

ای علی هیچ تهییستی شدیدتر از نادانی نیست و هیچ سرمایه‌ای سودمندتر از عقل نه.
(کلینی، همان، ص ۲۶)

در یکی دیگر از سخنان مفسران وحی، عقل و حیا و دین با هم مقایسه گردیده‌اند. و حیا و دین ملازم با عقل و ملتزم رکاب او معرفی شده است: اصبع بن نباته که از یاران خاص امیرالمؤمنین علیہ السلام بود، از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود:

«جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم من مأموریت دارم سه چیز بر تو عرضه کنم تا یکی از آنها را برگزینی و دو دیگر را وانهی. آدم گفت: آن سه چیست؟ گفت: عقل است و حیاء و دین. آدم علیہ السلام گفت: من عقل را برگزیدم. جبرئیل علیہ السلام به حیا و دین گفت: بازگردید و او را واگذارید. آن دو گفتند: ای جبرئیل ما مأموریم با عقل همراه باشیم هر جا که هست.» (همان، ص ۱۱)

بدیهی است آنچه به انسان اختیار می‌بخشد و ملازم با انتخابگری اوست، عقل است. حضرت آدم علیہ السلام نیک می‌داند که اگر او را مخیر کرده‌اند میان عقل و حیا و دین، به سبب موهبت عقل است، پس گرینش چیزی جز عقل، کفران نعمت است. خداوند به کسی که عقل را برگزیند، حیا و دین را نیز ارزانی می‌دارد.

ملاصدرا درباره ملازمت حیا و دین با عقل می‌گوید چون عقل به عظمت و جلال خداوندی پی می‌برد، حیا ایجاد می‌شود و وقتی علم به خدا و روز جزا پیدا کرد، در عمل به دین کامل می‌گردد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۱)

سخن دیگری که از آن ارزش عقل و عقلا را در نظر پیام آور وحی می‌توان دریافت روایت زیر از رسول اکرم ﷺ است:

«خداوند هیچ نعمتی بالاتر از عقل میان بندگانش تقسیم نکرده است، خواب عاقل از بیدار ماندن جاهل برتر است، غذا خوردن عاقل از روزه‌داری جاهل، و در خانه ماندن عاقل از مسافرت جاهل. و خداوند هیچ فرستاده و پیامبری را بر نیانگیخته مگر آنکه

عقل او را کامل گردانیده، به طوری که عقل او از عقل همه امتش فروزن تر بوده است.»

(مجلسی، ج ۱، ص ۹۲)

بر اساس این روایت، تمام نعمت هائی که خداوند به عنوان انسان به انسان عطا فرموده، به طفیل وجود عقل است و همه فضیلت هائی که به برگزیدگان خود بخشیده متفرع بر کمال عقل آنهاست.

۳۱

اعتبار عقل

یکی از نخستین نکاتی که با مرور و مطالعه بر آیات قرآنی به دست می آید، این است که قرآن کریم همه جا دعوت به تعلق و تدبیر نموده و مخاطبین حقیقی خود را خردمندان و اهل عقل و اندیشه می داند:

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ.

«تنها خردمندان پند می گیرند.» (رعد: ۱۳) (عد: ۱۹)

بدیهی است اگر عنصر عقل به عنوان گوهی حق نما و میزانی برای سنجش و محکی برای تمیز اصیل و بدیل تلقی نشده بود، قرآن کریم خود را بر عقلا عرضه نمی کرد و آنان را دعوت به شنیدن کلام خداوند نمی نمود.

وجود استدلال های عقلی در قرآن و استفهام های فراوانی که مخاطب را به فکر فرو می برد و استشهاد های تاریخی که می تواند مایه عبرت و بصیرت گردد، به ویژه در مسائلی مانند توحید افعالی و معاد جسمانی که خود جنبه نظری و اعتقادی دارد، نیز به ما اطمینان می دهد که عقل از نظر قرآن متقن و معتبر است و وانهادن آن، به هر بهانه، شمری جز دور افتادن از مسیر هدایت نخواهد داشت.

در میان سخنان معصومین ﷺ از حجت و اعتبار عقل با صراحة بیشتری سخن رفته، تا آنجا که ملقب به عالی ترین لقب شرعی یعنی رسول باطنی و پیامبر درونی شده است.

در سخنان امام موسی بن جعفر علیهم السلام خطاب به هشام آمده است:

يا هشام ان الله علي الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فاما الظاهره فالرسل و الانبياء و
الائمه علیهم السلام، و اما الباطنة فالعقول.

«ای هشام خداوند بر مردمان دو حجت قرار داده است: حجتی آشکار و بیرونی و
حجتی درونی. حجت آشکار همان رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت
درونی عقل‌های مردمان است». (کلینی، همان، ص ۱۶)

روایت بالا افزون بر اعتبار عقل در نظر شرع، به توافق و تلازم حجت ظاهري با
حجت باطنی نیز اشارت دارد. شک نیست که خالق و منشأ هر دو حجت، خداوند
حکیم است، لذا هر دو انسان را به یک مسیر، راه می‌برد.

در سخن دیگر امام صادق علیهم السلام می‌فرمایند:

حجۃ اللہ علی العباد النبی، و الحجۃ فیما بین العباد و بین اللہ العقل.

«حجت خدا بر بندگان پیامبر است، و حجت میان بندگان و خداوند عقل است». (کلینی،
همان، ص ۲۵)

امام رضا علیهم السلام نیز می‌فرماید:

ما استودع اللہ عبداً عقلأً الا استنقذه به يوماً.

«خداوند در هیچ بنده‌ای عقل به ودیعت نهاده، مگر برای آنکه روزی او را بدان
نجات بخشد». (مجلسی، همان، ص ۸۸)

نجات‌بخشی عقل، گاه در چاره اندیشی او برای رهائی تن از مهلکه است و گاه در
ارائه طریق به روح سرگردان و روان حیران او.

ابن سکیت از جانب متوكل، خلیفه عباسی، مأموریت داشته که درباره چگونگی
معجزه انبیاء علیهم السلام از امام هادی علیهم السلام سؤال کند. آن حضرت برایش توضیح می‌دهند که
معجزه هر یک از انبیاء تناسب با پیشرفته‌ترین علوم و فنون زمان خودشان داشته است،
او می‌پرسد که در این زمان حجت خدا بر مردم کیست؟ یعنی اگر در زمان انبیاء مردم
از روی معجزاتشان آنها را می‌شناختند، در این زمان چگونه می‌توانند حجت خدا را

بشناسند؟ امام می‌فرمایند: «العقلُ يُعرَفُ بِهِ الْكاذِبُ عَلَيِ اللَّهِ فِي كَذَبٍ» امروز حجت خدا بر مردم، عقل است. عقل است که می‌تواند تشخیص دهد چه کسی بر خدا دروغ بسته [و خود را حجت و پیشوای بر مردم معرفی کرده است] و او را تکذیب می‌کند. (ابن شهر آشوب، ۱۴۰۵ هـ، ج ۴، ص ۴۰۳)

بدیهی است که اگر رجوع به عقل موجب سرگردانی و حیرت و ضلالت می‌شد، شایسته نبود که آن جناب به عقل حوالت فرماید. بنابراین سیزی با عقل و اعراض از راهنمایی‌های آن، به دلیل تعبد و پایبندی شدید نسبت به سنت نتیجه معکوس می‌دهد، چه اگر کسی در اصل دیانت به تردید افتاد، جز عقل هیچ چیز دست او را نمی‌گیرد. اعتبار عقل در نظر شرع بدان پایه است که مقدار عقل، میزان بررسی و ملاک دقت

در سنجش اعمال در روز حساب است. از امام باقر علیه السلام روایت رسیده:

«أَنَّمَا يَدْقُّ اللَّهُ الْعَبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ قَدْرُ مَا أَتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا». (۱)

«خداؤند در روز قیامت، بدان مقدار که به بندگان عقل داده، در حسابشان دقت

می‌نماید. (کلینی، همان، ص ۱۲)

انتهای عقل

با وجود آن همه توصیفات و توثیقاتی که از عقل در لسان شرع به عمل آمده، آیات و روایات به طور هماهنگ مرز فعالیت‌های عقلی را ترسیم کرده‌اند. آنان دست کم یک حوزه را به عنوان منطقهٔ ممنوعهٔ ورود عقل معرفی نموده‌اند: حوزهٔ تلاش برای معرفت کنه وجود خداوند. قرآن کریم می‌فرماید:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا «آنچه را پیش روی آنها و در ورای ایشان است، می‌داند. نمی‌توانند به وی احاطه علمی یابند.» (طه: ۲۰-۱۱۰)

احاطه علمی یعنی همان شناخت کامل عقلی که قرآن، امکان آن را نسبت به حق تعالیٰ متغیر می‌داند. در خطبه‌ای که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه به درخواست یکی از افراد دربارهٔ معرفت خداوند ایراد نمودند، آمده است:

و قد ضلت فی ادراك کنه هوا جس الاحلام، لانه اجل من ان يحده ألباب البشر بالتفكير.
در ادراك کنه ذات او، تصورات نفساني حیران گشته است، زیرا او بزرگ‌تر از آن
است که عقول انسانی از طریق تفکر بتواند محدود کند.» (صدقه، ۱۴۱۶، ص ۵۱)
امام حسن مجتبی علیہ السلام نیز در ضمن پاسخ به کسی که از ایشان تقاضای توصیف خدا
را کرده بود، فرمودند:

فلا تدرك العقول و اوهامها و لا الفكر و خطواتها و لا الالباب و اذهانها صفتة.
«عقل، وهم، فکر، خرد، تصور و ذهن، هیچ یک نمی‌تواند صفت خداوند را دریابند.»
(صدقه، همان، ص ۴۵)
امام کاظم علیہ السلام نیز در مناظره خود با یک راهب مسیحی به وی فرمودند:
ان الله تبارك و تعالى اجل و اعظم من ان ... تبلغه الاوهام او تحيط به صفة العقول.
«خداوند متعال برتر و بزرگ‌تر از آن است که وهم‌ها به او دست یابند یا توصیفی که
عقل‌ها می‌کنند درباره او کامل باشد.» (صدقه، همان، ص ۷۵)

و نیز از امیرالمؤمنین علیہ السلام است:
قد ضلت العقول في امواج تيار ادراكه.
«عقل‌ها در امواج پرتلاطم ادراکش گمراه گشته‌اند.» (صدقه، همان، ص ۷۰)
امام صادق علیہ السلام در ضمن درس توحید برای مفضل که از یارانشان بود، و در پاسخ به
این سؤال که «چرا خداوند را نمی‌توان به وسیله عقل درک نمود»، فرمودند:
«زیرا خداوند، فوق مرتبه عقل است. درست مثل اینکه چشم نمی‌تواند آنچه را فوق
مرتبه بینائی است، درک کند.» (مجلسی، همان، ج ۳، ص ۱۴۷)

آنگاه آن حضرت مثال می‌زنند که اگر سنگی را بینی که در هوا بالا می‌رود، مطمئن
می‌شوی که شخصی آن را پرتاب کرده، با اینکه آن شخص را ندیده‌ای. عقل تو این
چنین حکم می‌کند که سنگ خود به خود به بالا نمی‌رود. همان‌طور که بینائی در یک
حدی متوقف می‌شود، عقل نیز همین گونه است:

ان العقل يعرف الخالق من جهة توجب عليه الاقرار، و لا يعرفه بما يوجب له الاحاطة بصفته.
«شناخت عقل نسبت به خالق در این حد است که بتواند به وجود او اقرار کند، نه آن
چنان که بتواند، به وصف خداوند احاطه پیدا کند.»

آنگاه امام این سؤال را مطرح می کنند: مگر همین که می گوئیم او عزیز، حکیم، جواد
و کریم است، توصیف او نیست؟ و خود پاسخ می دهند:
«کل هذه صفات اقرار و لیست صفات احاطة، فانا نعلم انه حکیم و لا نعلم بکنه ذلك منه، و
کذلک قادر و جواد و سائر صفاته.»

«تمام اینها برای اقرار به وجود چنین صفاتی است، نه از باب احاطه بر وجود چنین
صفاتی. ما می دانیم او حکیم است اما از کنه او بی خبریم. و به همین صورت می دانیم او
قدیر و جواد است و صفات دیگری دارد.»

این مرزبندی حوزه نفوذ عقل نیز به واسطه عقل انجام می گیرد، یعنی کلمات قرآن و
ائمه معصومین علیهم السلام از نوع ارشاد است، و گرنه عقل خود گواهی می دهد که آن خدایی
را که به عنوان منشأ و مبدأ عالم و مدیر و مدیر موجودات پذیرفته و دلیل برای وجود
او می آورد، به لحاظ عدم تناهی و عدم تشابه با مخلوقات، امکان توصیف و تعریف او
برای بشر وجود ندارد. قاضی سعید قمی شارح توحید صدوق، در توضیح این کلام
امیر المؤمنین علیه السلام «و لا إِيَّاهُ أَرَادَ مِنْ تَوْهِّمِهِ» می نویسد:

زیرا خدای سبحان نه در وهم داخل می شود و نه در عقل. در وهم نمی گنجد چون
همان طور که در جای خود ثابت گشته، ادراک خیالی در اثر انتزاع از حس حاصل
می شود، و معنای انتزاع گذشت، و لازمه چنین ادراکی مادی بودن مدرک است. به عقل
نیز دریافت نمی شود، زیرا بسائط کلیه را باید از افراد انتزاع نمود، و خدای سبحان کلی
ذی افراد نیست و شناخت حقایق عقلیه نیز، یا از روی اجزاء عقلی صورت می گیرد و
یا با توجه به علل ذاتی اش، و یا به واسطه اعراض لازمه. و تمام این همه درباره خدای

سبحان محال است. (قاضی سعید، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۲۵)

قرآن کریم در باره عدم گنجایش دستگاه ادراکی بشر نسبت به خداوند می‌فرماید:
 لَا تُدِرِّكُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ «چشم‌ها او را درک نمی‌کند، در حالی که او چشم‌ها را درک می‌کند. او لطیف و دانا است.» (انعام: ۶-۱۰۳)

تفسران وحی ﷺ به ما یادآور شده‌اند که مقصود قرآن در این آیه، نفی رؤیت بصیری خداوند نیست و منظور از «ابصار» چشم سر نیست، زیرا واضح است که خداوند را از طریق حس بینائی نمی‌توان دید. بلکه منظور از «ابصار» قوه خیال است که می‌تواند در ادراک حسی دخل و تصرف کند و آن را به هر شکلی که می‌خواهد در بیاورد.

«ابوهاشم جعفری می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کرد: آیا می‌توان خدا را توصیف نمود؟ فرمود: مگر قرآن نمی‌خوانی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این فرمایش خداوند را نخوانده‌ای: «لا تدرکه الا بصار و هو يدرك الا بصار»؟ گفت: آری، فرمود: می‌دانی منظور از «ابصار» چیست؟ گفت: بله، فرمود: چیست؟ گفت: چشم سر منظور است. فرمود: ان اوهام القلوب اکبر من ابصار العيون، فهو لا تدرکه الا وهم و هو يدرك الا وهم (وهم قلبی از بینائی چشم دامنه‌ای وسیع تر دارد. خداوند چنان است که اوهام به او نمی‌رسد، ولی او اوهام را درک می‌کند).» (کلینی، همان، ص ۹۸)

در برابر این روایت، حدیثی است که مرحوم کلینی در کافی از عاصم بن حمید نقل می‌کند:

قال سئل علي بن الحسين علیه السلام عن التوحيد، فقال: إن الله عزوجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون، فأنزل الله تعالى «قل هو الله احد» و الآيات من سورة الحديد الى قوله: و هو عليم بذات الصدور، فمن رام وراء ذلك فقد هلك.

«خداوند متعال می‌دانست که در آخر زمان گروه‌های پیدا می‌شوند که اهل تعمق هستند پس آیات سوره اخلاص و آیات اول سوره حديد تا آیه «و هو عليم بذات الصدور»

را نازل فرمود. و هر کس بیش از این اندازه بجوید هلاک گردیده است.» (همان، ص ۹۱) به خوبی روشن است که روایت بالا آن چنان میدان وسیعی در اختیار شخص متفکر قرار نمی‌دهد که در تعقل خویش درباره خداوند حد و مرزی نشناشد و خویشتن را به پرندۀ خیال یا غواص عقل بسپارد.

همین که قرآن کریم اهل تعمق را به وسیله سوره توحید و آیات اولیه سوره حديد تغذیه کرده، نشان می‌دهد تعمق عقلانی بدون در اختیار داشتن نقشه‌ای وحیانی به «بافتن» می‌انجامد نه به «یافتن».

روایاتی همچون این سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در گنجینه حديثی شیعه داریم: «من تفکر في ذات الله سبحانه الحد.»: «هر کس در ذات خدای سبحان فکر کند ملحد می‌شود.» (آمدی، ش ۱۲۸۴)

من نظر في الله كيف هو هلك: «هر کس فکر کند که خدا چگونه است هلاک می‌گردد.» (همان، ش ۱۲۸۵)

این گونه روایات، ما را از تفکر نادرست درباره خداوند بر حذر می‌دارد. تعبیر «من تفکر» با عمومیتی که دارد، نمی‌توان گفت مربوط به غیرمتعمقین است. از این مهم‌تر، تحدید و تهدیدی است که در همان روایت پیش گفته صورت گرفته (فمن رام وراء ذلك فقد هلك) یعنی جستجو در ماورای این دو دسته آیات را دست و پا زدن در غرقاب و گرفتاری در گرداب می‌داند. در واقع این مآل‌اندیشی قرآن به لحاظ خطیری است که تفکر افسار گسیخته برای شخص متفکر به همراه دارد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر العلوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ایاکم و التفكير في الله، و لكن اذا اردتم ان تنتظروا الي عظمته، فانتظروا الي عظيم خلقه. «پرهیز کنید از تفکر در خدا. بلکه اگر خواستید به عظمت او نظر کنید، درباره عظمت آفریده‌های او بیندیشد.» (کلینی، همان، ص ۹۳)

با این همه، تفکر و تعقل در موضوع خداشناسی در زمینه پاسخ‌گویی به شباهات و

حل مشکلات و مسائلی که در این زمینه برای انسان‌ها مطرح می‌شود، مفید و بلکه ضروری است. پاسخ‌گویی قرآن به پرسش‌هایی که از جانب افراد و گروه‌های مختلف در موضوعات عقیدتی، تاریخی و حقوقی مطرح می‌شود، نشان می‌دهد که سؤال کردن گناه نیست.

شاره به این نکته مفید است که در پاره‌ای از روایات، از «تفکر فی الله» نهی شده، ولی در دسته‌ای دیگر از روایات، از «تعقل عن الله» حمایت شده؛ بلکه این موضوع به عنوان هدف بعثت انبیاء^{علیهم السلام} مطرح شده است. امام موسی بن جعفر^{علیهم السلام} می‌فرمایند: **يا هشام ما بعث الله انبیاءه و رسّله الی عباده الا لیعقلوا عن الله؛ فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة و اعلمهم لامر الله احسنهم عقلاً**.

«ای هشام! خداوند انبیاء و رسولان خود را به جانب بندگانش نفرستاد، مگر برای آنکه از ناحیه خدا تعقل نمایند. پس هر کس بهتر انبیاء را اجابت نمود، معرفتش نیکوتر خواهد بود. و هر کس امر الهی را بهتر بشناسد دارای عقل بهتری است.» (کلینی، همان، ص ۱۶)

علامه مجلسی در توضیح «عقل عن الله» می‌نویسد:

«معنایش این است که معرفت ذات و صفات و احکام و شرایع الهی برای او حاصل گردد، یا اینکه خداوند به او عقل عطا فرماید یا اینکه علمش متنه‌ی به خدا گردد، یعنی از انبیاء و حجج الهی بگیرد، چه بدون واسطه و چه اینکه عقلش به درجه‌ای برسد که خداوند بدون تعلیم بشری علومی را به او افاضه نماید.» (مجلسی، همان، ص ۱۲۸)

در اصول کافی روایتی از حضرت رضا^{علیهم السلام} نقل کرده که ضمن آن فرمودند: **ينبغى لمن عقل عن الله ان لا يتّهم الله في قضائه و لا يستبطئه في رزقه.**

«برای کسی که از خدا دریافت عقلی دارد، سزاوار است که او را در قضایش متهم نکند و [جریان] رزق او را کُند نداند.» (کلینی، همان)

مرحوم مجلسی ذیل این روایت، همان احتمالات را در معنای «عقل عن الله» مطرح

می‌کند و احتمال دوم را ترجیح می‌دهد. (مجلسی، ۱۳۷۰، ج. ۷، ص. ۳۶۹) آخرین احتمالی که علامه مجلسی در معنای «عقل عن الله» داده در بیان ملاصدرا نیز آمده است. او می‌نویسد:

«عقل عن الله» یعنی وقتی که عقل انسان به حدی برسد که از ناحیه خداوند و بدون تعلیم بشری اخذ علم نماید، که این یا به حسب اصل فطرت است همچنان که برای انبیاء ﷺ چنین بود، و یا پس از مجاهدت‌ها و ریاضت‌های علمی و عملی است که در نتیجه از اهل دنیا و شیفتگان دنیا دوری می‌کنند، زیرا رغبتی به دنیا و اهل آن ندارند و به آنچه نزد حق تعالی است وابسته‌اند، یعنی به خیرات حقیقی، انوار الهی و اشرافات عقلی و مسرّت‌های ذوقی و سکینه‌های روحی. (صدرالدین شیرازی، همان، ص ۳۷۲) فیض کاشانی می‌نویسد:

«آنکه گفته می‌شود «عقل عن الله» یعنی عقلش به درجه‌ای رسیده که بدون تعلیم یکایک امور از بشر، خود علم را از خدا می‌گیرد. چنین فردی از اهل دنیا کناره‌گیری کرده، زیرا برای او رغبتی به دنیا و اهل دنیا باقی نمانده است. او بدانچه نزد خدا است یعنی خیرات حقیقی و انوار الهی و اشرافات عقلی و بهجت‌های ذوقی و آرامش‌های روحی دل بسته است.» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج. ۱، ص. ۹۹)

با توجه به توضیحات بالا، تفاوت اساسی «تفکر فی الله» و «تعقل عن الله» روشن می‌شود. تفکر در ذات خدا حرکت عبد و فعل عبد است، اما تعقل عن الله فعل خدا و انفعال عبد است. البته زمینه‌سازی و ایجاد مقتضیات روحی و عقلی از ناحیه بنده می‌تواند باشد، اما بنده دریافت کننده و الهام گیرنده‌ای صادق است. به همین جهت هر کس که ملهم به الهامات ربانی و منور به انوار هدایت الهی شد، از دنیای فانی روی می‌گرداند و جاودانگی می‌طلبد. آنگاه با ملهم الاسرار و منور القلوب انس می‌گیرد و بی‌کسی و تنهائی او را آزار نخواهد داد. امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

«يا هشام! الصبر على الوحدة علامة قوه العقل، فمن عقل عن الله اعزل اهل الدنيا و
الراغبين فيها و رغب فيما عند الله، و كان الله انسه في الوحشة و صاحبه في الوحدة و غناه في
العيلة و معزه من غير عشيره.»

ای هشام! صبر بر تنهائی [در مسیر حق] علامت قوى بودن عقل است. هر کس از
ناحیه خداوند تعقل نماید، از اهل دنيا و شيفتگان دنيا روی بگرداند و بر آنچه نزد خدا
است دل ببندد. و خداوند در زمان بی کسی با او مأнос و در تنهائی با او هم صحبت و
در گرفتاری بی نیاز کننده او است و بدون اینکه قوم و قبیله‌ای داشته باشد او را عزت
می بخشد.» (کلینی، همان، ص ۱۷)

نتیجه گیری

اگر یک بار دیگر کلمات امام کاظم علیه السلام به هشام را مرور کنیم، در می‌یابیم که
عالی ترین هدفی که از ارسال رسی و ارزان کتب مورد نظر بوده، این است که بشر به
مرتبه‌ای بر سد که بتواند از منع بی نهایت علم الهی بهره‌مند شود، و این جز به مدد انبیاء
ممکن نیست. عاقل ترین مردم کسی است که به حبل المتنی راه انبیاء چنگ زند و
برترین مراحل سیر عقلاتی و دریافت الهامی را درک نماید.

منابع

- آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶ق، *تصنیف غرر الحكم و درر الكلم*، قم، مکتبة الأعلام الاسلامي.
- ابن شهر آشوب المازندرانی، ۱۴۰۵ق، *مناقب آکابی طالب*، بیروت، دار الأضواء.
- خوانساری، جمال الدین محمد، ۱۳۶۶ق، *شرح غرر و درر آمدی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶ق، *شرح الأصول الكافی*، تصحیح محمد خواجه‌ی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- الصدوق، ۱۴۱۶ق، *التوحید*، تصحیح سید‌هاشم الحسینی طهرانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، *الواعی*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.
- قاضی سعید، محمد بن محمد بن القمی، ۱۴۱۵ق، *شرح توحید الصدوق*، تصحیح نجف‌قلی حبیبی، تهران، مؤسسه الطباعة و التشریف.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۴ق، *الأصول من الكافی*، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۷۶ق، *بحار الانوار*، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۷۹ق، *مرآة العقول*، تهران، دار الكتب الاسلامیه.